

## جنگ به روایت زنان: بررسی روایت جنگ الجزایر در آثار آسیه جبار

فریده علوی<sup>۱</sup>، زینب رضوان طلب<sup>۲\*</sup>

### چکیده

در این مقاله، پس از اشاره به پیشینه ادبیات زنان در الجزایر، با استفاده از رویکرد توصیفی-تحلیلی به معرفی و بررسی چند نمونه روایت زنانه از جنگ استقلال الجزایر در خلال آثار نویسندگان شهیر الجزایری، آسیه جبار، می‌پردازیم. این تحقیق نشان می‌دهد که زبان و نهاد ادبیات در الجزایر تا پیش از سده اخیر تحت سیطره مردان بوده و عمده آثار ادبی این کشور بر ارزش‌های مردسالارانه استوار بوده و دیدگاه مردانه را منعکس می‌کرده است. اما با وقوع جنگ، که موضوعی اساسی و مهم بوده، و از سوی زنان نیز به شیوه خاص خود تجربه شده، لزوم ارائه نگاه و روایت زنانه از آن احساس می‌شود. آسیه جبار نخستین نویسنده زن الجزایری است که در زمانی با عنوان *فرزندان جهان* جدید مستقیم به موضوع جنگ استقلال می‌پردازد. این رمان، که در تاریخ ادبیات الجزایر از رمان‌های مؤثر جنگ الجزایر محسوب می‌شود، مهر تأییدی بر استعدادها و قابلیت‌های زنان در عرصه نویسندگی می‌زند و راه را برای ورود دیگر زنان به این عرصه هموار می‌کند. موضوع جنگ یکی از ارکان ثابت و اساسی در آفرینش‌های آسیه جبار محسوب می‌شود. ویژگی خاصی که موجب تمایز آثار آسیه جبار از دیگر آثار جنگی می‌شود آن است که وی با استفاده از دیدگاه زنانه خود، نه تنها به مسئله آزادی الجزایر از طریق جنگ و مقاومت اشاره می‌کند، بلکه لزوم آزادی زنان از حصارهای بسته و رهایی آنان از برخی محدودیت‌ها و تعصبات را نیز یادآور می‌شود. وی همچنین با به تصویر کشیدن رنج‌ها و مشکلات خاص زنان در طول دوران جنگ و نشان دادن نحوه مشارکت آنان در این مبارزه، که در نوشته‌های نویسندگان مرد مغفول مانده یا به شایستگی نمایان نشده بود، سهم و نقش زنان در استقلال این کشور را برجسته می‌کند.

### کلیدواژگان

آسیه جبار، ادبیات، الجزایر، جنگ، زنان.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران

falavi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران

z.rezvantalab@ut.ac.ir

## مقدمه

جنگ‌ها، به خصوص مبارزاتی که با هدف دفاع از تمامیت ارضی یک کشور یا کسب استقلال صورت می‌گیرند، از جمله وقایع مهمی‌اند که در حافظه جمعی آن ملت ثبت و ضبط و همواره به شیوه‌های مختلف به نسل‌های آتی و سایر ملت‌ها یادآوری می‌شوند. بناهای یادبودی که به منظور گرامیداشت مقام سربازان و قربانیان جنگ برپا می‌شوند، نمایشگاه‌های عکسی که خبرنگاران جنگی برگزار می‌کنند، فیلم‌های کوتاه و بلند داستانی و مستندی که با درونمایه حوادث جنگی ساخته و به نمایش گذاشته می‌شوند، و بالاخره نوشته‌های منظوم و منثوری که به موضوع مبارزه و دفاع می‌پردازند و معمولاً از آن‌ها با عنوان ادبیات پایداری یاد می‌شود، هر یک به نوعی سعی دارند واقعه‌ای از گذشته را در زمان حال زنده کنند و از آن درسی برای آینده بسازند. در این میان، سلاح قلم یکی از ابزارهای مؤثر برای مقابله با نسیان و توصیف رخدادهایی است که در قاب تصویر نمی‌گنجند.

الجزایر قریب به ۱۳۰ سال جزء مستعمرات فرانسه به شمار می‌آمد و تحت سلطه سیاسی و فرهنگی این کشور قرار داشت. ملت الجزایر با الهام‌پذیرفتن از انقلاب‌های ضداستعماری در ابتدای قرن بیستم و جنگ‌های استقلال‌طلبانه در کشورهای هم‌چون تونس، مراکش، کنگو و کامرون مبارزات خود را در سال ۱۹۵۴ آغاز کرد. سرانجام پس از هشت سال، الجزایر موفق شد سربازان، فرماندهان، حکمرانان، و کارگزاران فرانسوی را از خاک خود بیرون کند. امضای قرارداد آتش‌بس میان ارتش فرانسه و جبهه آزادی‌بخش الجزایر در ۱۸ مارس ۱۹۶۲ و اعلام رسمی استقلال الجزایر در ۵ ژوئیه ۱۹۶۲ نقاط عطفی در تاریخ این کشور به حساب می‌آیند. پایداری و مقاومت مردم الجزایر در طول این مبارزه هشت‌ساله انعکاس گسترده‌ای در آثار ادبی پیدا کرده و مسئله جنگ به‌منزله یکی از درونمایه‌های اصلی داستانی، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات الجزایر دارد.

تجربه زنانه از جنگ در قالب روایتی متفاوت از نوشتار مردانه بیان می‌شود. به عبارت دیگر، زنان وقایع را به شیوه خاص خود احساس و ادراک می‌کنند و به همین دلیل روایت نویسندگان زن از جنگ ویژگی‌های متمایز و ممتازی دارد که ابعاد ظریف و پنهانی را از این پدیده برای خوانندگان آشکار می‌کند. در این مقاله، برآنیم با استفاده از رویکرد توصیفی-تحلیلی به معرفی و بررسی چند نمونه روایت زنانه از جنگ استقلال الجزایر علیه ارتش استعمارگر فرانسه در خلال آثار نویسنده شهیر الجزایری، آسیه جبار، پردازیم. همچنین سعی داریم از این رهگذر نیم‌نگاهی به مبحث ادبیات زنان و نقش نویسندگان زن و تأثیر آثار ادبی ایشان بر حافظه جمعی و فرهنگی ملت‌ها داشته باشیم.

## ظهور ادبیات زنان در الجزایر

ادبیات زنان در الجزایر پدیده‌ای متأخر و متعلق به سدهٔ اخیر است. در واقع، ورود زنان الجزایری به حیطهٔ ادبیات و نویسندگی به اواخر دههٔ چهل میلادی برمی‌گردد. تا اواسط دههٔ هفتاد، فقط سه-چهار نویسندهٔ زن در الجزایر به چاپ آثار خود مبادرت می‌ورزند و از دههٔ هشتاد به بعد با افزایش کمی و کیفی نوشته‌های زنان مواجه می‌شویم.

یکی از عواملی که در تأخیر ورود زنان الجزایری به عرصهٔ نویسندگی نقشی اساسی داشته است، تأخیر در دسترسی آنان به امکانات سوادآموزی است. در واقع، دختران الجزایری در سده‌های قبل با موانع بسیاری برای ورود به مدارس روبه‌رو بوده‌اند. در دوره سلطهٔ استعمار فرانسه بر الجزایر، یعنی از سال ۱۸۳۰ تا ۱۹۶۲، ثبت‌نام در مدارس، که همگی از سوی مدیران و آموزگاران فرانسوی اداره می‌شد، فقط برای عدهٔ کمی از ساکنان بومی الجزایر میسر بود. در واقع، دولت فرانسه با در پیش گرفتن «سیاست فرانسوی‌سازی»<sup>۱</sup> در الجزایر، زبان فرانسه را به‌منزلهٔ زبان رسمی و اداری به این مستعمره وارد و شاید بتوان گفت تحمیل کرد؛ بدین ترتیب، نه‌فقط آموزش زبان فرانسه در مدارس اجباری شد، بلکه همهٔ دروس نیز به این زبان تدریس می‌شد. استعمارگران فرانسوی همچنین مدارس سنتی و عرب‌زبان را به تعطیلی واداشتند، زیرا این‌گونه مراکز آموزشی را به‌مثابهٔ تهدیدی در برابر سلطهٔ فرهنگی خود به‌حساب می‌آوردند. در واقع، آنان «به‌خوبی آگاه بودند که این محافل می‌توانند به کانون‌هایی در جهت تقویت بنیان‌های ملی‌گرای و روحیهٔ مقاومت تبدیل گردند» [ص ۱۶].

با توجه به هزینهٔ نسبتاً بالای ثبت‌نام در مدارس فرانسوی، خانواده‌های الجزایری ترجیح می‌دادند فقط پسران خود را به این مراکز بفرستند، تا ایشان ضمن تحصیل، با فراگیری زبان فرانسه، که شرط ورود به اداره‌های و دستیابی به مناصب بالا بود، امکان اشتغال را نیز پیدا کنند و بتوانند در تأمین معاش خانواده مؤثر واقع شوند. همچنین با توجه به ممنوعیت حجاب در این مدارس، خانواده‌های سنتی و مذهبی تمایلی به تحصیل دختران خود در این مراکز نشان نمی‌دادند. بدین ترتیب، در سال ۱۹۲۸، یعنی ۲۶ سال قبل از شروع جنگ استقلال الجزایر، در میان ۵۵ هزار و ۴۷۶ دانش‌آموز ثبت‌نام‌شده در مقطع ابتدایی، فقط ۳ هزار و ۶۰۳ دختر به چشم می‌خورد، و از بین ۶۹۰ دانش‌آموز مشغول به تحصیل در مقطع متوسطه، فقط ۴۸ نفر از آن‌ها دختر بودند [ص ۶۰۴]. گفتنی است این تعداد کم از دختران نیز معمولاً از میان خانواده‌هایی انتخاب می‌شدند که رفاه مالی داشته و همچنین از تسامح و تساهل بیشتری در برخورد با افکار و فرهنگ غربی برخوردار بوده‌اند. نکتهٔ درخور توجه دیگر آن است که با توجه به اینکه نخستین نویسندگان زن الجزایری کسانی بودند که در این مدارس تحصیل کرده

بودند، زبان نوشتار آنان فرانسه بوده و بدین ترتیب بنای ادبیات زنان در الجزایر بر پایه زبان فرانسه شکل می‌گیرد، به گونه‌ای که تا به امروز نیز اکثریت زنان الجزایر در نگارش آثار ادبی خود از این زبان بهره می‌برند.<sup>۱</sup>

از سویی دیگر، رواج فرهنگ و سنت مردسالار در جامعه الجزایر انتشار آثار خلق شده از سوی زنان را با تردیدهای فراوان و مقاومت و اعتراض از سوی مردان مواجه می‌کرده است. محمدرضا خواهر، در تحقیقی که در سال ۲۰۱۰ درباره ادبیات زنان فرانسه‌زبان در شمال افریقا منتشر کرد، در باب بررسی علل این مسئله می‌گوید: «اشتغال به نویسندگی امری بود که در جوامع افریقایی به مردان اختصاص داشت و در واقع زنی که قلم به دست می‌گرفت، قبل از هر چیز طغیان و سرکشی خود را اظهار می‌کرد، و بدین ترتیب تهدیدی برای جامعه و خطری برای مردان به حساب می‌آمد» [۵، ص ۳۴].

درحقیقت، بینش مرسوم و رایج در جامعه مذکور زنان را به صامت‌ماندن و تسلیم‌شدن وامی‌داشت و کمتر زنی جرأت و جسارت لازم برای پا گذاشتن به حیطة ممنوعه سخنگویی و نویسندگی را پیدا می‌کرد. شاید به همین دلیل باشد که پیشگامان ادبیات زنان در الجزایر کسانی بودند که تحت تأثیر ایدئولوژی‌های فمینیستی غرب قرار داشتند و با باورهای سنتی سر ناسازگاری داشتند؛ هرچند طی دهه‌های اخیر زنانی وارد عرصه نویسندگی شده‌اند که از اقشار مختلف الجزایرند و طرز فکرهای متنوع و متفاوتی دارند. زنان الجزایری با ورود به این حوزه تابوی سکوتی را شکستند که از سوی مردان به آن‌ها تحمیل شده بود. در واقع زنان از طریق خلق و انتشار آثاری ارزشمند و درخور توجه موفق شدند صدایی را که سال‌ها در حصار پندارهای سنتی و غلط خاموش مانده بود به گوش جامعه برسانند. تا پیش از آن، مطالبات، احساسات، و افکار زنانه نیز از دریچه نگاه مردانه توصیف و عرضه شده بود، اما کم‌کم زنان خود قلم به دست گرفتند و به دفاع از حقوق خود و به تصویر کشیدن یافته‌های خود پرداختند.

در سال ۱۹۴۷، برای نخستین بار یک زن الجزایری، به نام مارگریت طائوس عمروش<sup>۲</sup>، اولین رمان خود را با عنوان *سنبل سیاه*<sup>۳</sup> منتشر کرد. نویسنده این اثر را با الهام از زندگی شخصی خویش و همچنین سرنوشت مادرش، فاطمه آیت منصور- عمروش<sup>۴</sup>، می‌نگارد و در آن از دغدغه‌ها و دردهای زنان الجزایر سخن می‌گوید. در واقع *سنبل سیاه* داستان زندگی دختر جوانی را روایت می‌کند که مجبور به جلای وطن می‌شود و با مشکلات فراوانی برای وفق دادن خود با جامعه جدید روبه‌رو می‌شود، زیرا وی «ارزش‌ها، سنت‌ها، و باورهای متفاوتی از مابقی اطرافیانش دارد و این مسئله موجب پدید آمدن سوء تفاهات و کژفهمی‌های زیادی می‌شود که

۱. همه نویسندگانی که ما نیز در این مقاله به آن‌ها اشاره خواهیم کرد، فرانسوی‌زبان‌اند.

2. Marguerite-Taos Amrouche

3. *Jacinthe noire*

4. Fadhma Ait Mansour-Amrouche

ناگزیر به انزوا و طرد او می‌انجامد» [۱۰، ص ۱۰۵]. شایان ذکر است مارگریت طائوس عمروش خواهر نویسنده و شاعر مشهور الجزایری، ژان عمروش، بوده و تا حدودی با تکیه بر حمایت برادر خود، که در آن زمان از محبوبیت زیادی در محافل ادبی الجزایر برخوردار بود، اقدام به انتشار اولین رمان خود کرد.

در همان سال و اندکی بعد، نویسنده دیگری به نام جمیله دیش نیز رمانی به نام *لیلا*، دختر *جوان الجزایر*<sup>۱</sup> به چاپ می‌رساند. این اثر، که نشان از افکار فمینیستی نویسنده‌اش دارد، روایتگر زندگی دختری متجدد است که از سوی خانواده سنتی و کم‌سواد خود در مضیقه است و در آستانه یک ازدواج تحمیلی قرار دارد. وی موفق می‌شود به کمک یک دوست فرانسوی از این مهلکه فرار کند و به کشور فرانسه پناهنده شود. در آنجا خانواده‌ای سرپرستی دختر جوان را به عهده می‌گیرد و او می‌تواند آزادانه به ادامه تحصیل بپردازد. جمیله دیش در سال ۱۹۵۵ نیز رمانی به نام *عزیزه*<sup>۲</sup> منتشر کرد. در این اثر، با زنی مواجهیم که «توانسته خود را از قیدوبند باورهای سنتی و تعصب‌آمیز نزدیکانش رها سازد و اکنون به دنبال کسب موفقیت‌های بیشتر و پیشرفت و ترقی است» [۱۰، ص ۱۰۶].

جمیله دیش که به قشر مرفه جامعه الجزایر تعلق دارد و در مدرسی که در دوران استعمار از سوی آموزگاران و مدیران فرانسوی اداره می‌شد تحصیل کرده، به شدت تحت تأثیر ایدئولوژی‌های غربی قرار دارد و از بستر داستان‌هایش برای ارائه مانیفست‌هایی در دفاع از حقوق زنان به شیوه مرسوم در اروپا استفاده می‌کند. وی در بخش‌های زیادی از نوشته‌هایش، که جنبه شعارگونه پیدا می‌کند، بر لزوم رهایی زنان از ستم و قیومیت مردان تأکید می‌ورزد و بعضاً در به تصویر کشیدن حقایق جامعه و شرایط زنان الجزایری به مبالغه می‌پردازد. به‌طور کلی، تقابل بین سنت و مدرنیته، فرهنگ بومی اسلامی و فرهنگ لائیک فرانسوی، هواداری از مبارزات ملی، و جانبداری از نظام استعماری جزء موضوعات مشترکی‌اند که در آثار نخستین نویسندگان زن الجزایری تکرار می‌شوند و «دیکتومومی‌های درون/ برون، فرار/ قرار، خودی/ دیگری» [۸، ص ۷۴] را به ارکان ثابت بافت داستانی آن‌ها تبدیل می‌کنند.

## جنگ در آثار آسیه جبار

ده سال پس از انتشار نخستین رمان‌های زنان در الجزایر، ادبیات این کشور شاهد ظهور نویسنده جوانی است که بدون شک مشهورترین نویسنده زن الجزایری تا به امروز است و آثارش جزء پرخواننده‌ترین آثار محسوب می‌شود، زیرا به زبان‌های مختلف و متعددی ترجمه و در محافل ادبی و دانشگاهی دنیا نقد و بررسی شده است. آسیه جبار که در سال ۱۹۵۷ فقط

1. *Leila, jeune fille d'Algérie*

2. *Aziza*

بیست سال سن داشت، با انتشار نخستین رمان خود پا به عرصه نویسندگی می‌گذارد و بعدها به واسطه پختگی نوشتار، گیرایی، و جذابیت رمان‌ها و داستان‌های کوتاهش به شهرت می‌رسد و به جایگاه ویژه‌ای در عالم ادبیات دست پیدا می‌کند.

نخستین رمان آسیه جبار، که عطش<sup>۱</sup> نام دارد، از مضمونی تکراری و کلیشه‌ای برخوردار بوده و در خلال روایت داستان عاشقانه نادیا و حسین به موضوعاتی از قبیل عشق، ازدواج و خیانت می‌پردازد. این رمان در الجزایر از اقبال عمومی برخوردار نمی‌شود، زیرا در آن مقطع حساس تاریخی، یعنی سه سال پس از آغاز جنگ استقلال، ملت الجزایر، با توجه به شرایط سخت و طاقت‌فرسایی که در آن به سر می‌برد، به خواندن رمان‌های جنگی و انقلابی رغبت بیشتری داشته و از داستان‌هایی که فاقد هرگونه پیوندی با تاریخ و جامعه خود باشند، رویگردان بوده است. علاوه بر این، در آن دوره، تعداد زیادی از زنان و دختران جوان مبارز الجزایری در زندان‌ها به سر می‌بردند و تحت شکنجه بودند، یا در جبهه‌های جنگ مشغول امدادسانی به رزمندگان بودند. پس طبیعی به نظر می‌رسد که در چنین وضعیتی قشر زنان، که معمولاً خواننده و مخاطب رمان‌های عاشقانه‌اند، نمی‌توانسته‌اند با قهرمان رمان جبار، که شخصیتی عاشق‌پیشه داشته و تنها دغدغه‌اش ترس از خیانت نامزدش بوده، همذات‌پنداری کنند. در عوض، رمان عطش به دلیل ساختار نو و سبک موجز و روانش مورد توجه و تحسین منتقدان فرانسوی قرار می‌گیرد، تا جایی که برخی آسیه جبار را پدیده‌ای نو و امیدبخش برای ادبیات الجزایر می‌خوانند و او را با فرانسواز ساگان<sup>۲</sup>، نویسنده فرانسوی که رمان‌های عاشقانه‌اش در آن دوره طرفداران زیادی پیدا کرده بود، مقایسه می‌کنند و به او لقب «ساگان الجزایری» [ص ۹۸، ۱] می‌بخشند. در سال ۱۹۵۸، جبار دومین رمان خود را با عنوان بی‌قرارها<sup>۳</sup> عرضه می‌کند. وی در این اثر به توصیف زندگی طبقه بورژوازی در الجزایر قبل از آغاز جنگ استقلال می‌پردازد و تغییرات و تحولات جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که نخستین جرقه‌های انقلاب در آن احساس می‌شود.

پس از تألیف این دو رمان، سبک نوشتاری جبار به بلوغ و شکوفایی نزدیک می‌شود و سومین رمان وی، که درونمایه‌اش تماماً متشکل از وقایع تاریخی و سرنوشت‌ساز آن دوران، یعنی حوادث جنگ الجزایر است، با استقبال بیشتری از سوی خوانندگان و منتقدان روبه‌رو می‌شود. آسیه جبار رمان فرزندان جهان جدید را در دوره‌ای که در کازابلانکا اقامت داشت در اواخر جنگ الجزایر، یعنی در سال ۱۹۶۰، می‌نویسد و در سال ۱۹۶۲ در پاریس به چاپ می‌رساند. شایان ذکر است که جنگ استقلال زندگی جبار را به شدت تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و به همین خاطر موضوع جنگ بر همه آثار این نویسنده سایه می‌افکند؛ خواه به‌منزله محور

1. *La Soif*  
2. *Françoise Sagan*  
3. *Les Impatients*

اصلی باشد، خواه در قالب چارچوب و پس‌زمینه داستانی، خواه به صورت اشارات متعدد و پراکنده اما معنادار و نافذ.

در سال ۱۹۵۴، زمانی که جنگ به صورت رسمی میان نیروهای ارتش فرانسه و جبهه آزادی‌بخش الجزایر آغاز می‌شود، آسیه جبار در فرانسه به سر می‌برد و در دانشسرای عالی سور مشغول به تحصیل در رشته تاریخ بود. دو سال پس از آغاز جنگ، گروهی از دانشجویان، که اکثراً اصالت الجزایری دارند، اقدام به اعتصاب می‌کنند و آسیه جبار نیز به دلیل همراهی با آن‌ها از حق شرکت در امتحانات پایان ترم محروم و سپس از دانشسرا اخراج می‌شود. جبار در آن زمان به تونس می‌رود و شروع به همکاری با فرانتس فانون در دفتر روزنامه *المجاهد*<sup>۱</sup> می‌کند که به جبهه آزادی‌بخش ملی تعلق دارد. از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۵۹، آسیه جبار به‌عنوان خبرنگار در مرزهای تونس و الجزایر به فعالیت می‌پردازد و با مجاهدان مصاحبه و از وضعیت آوارگان الجزایری گزارش تهیه می‌کند. بعد از بمباران منطقه ساقیه سیدی یوسف، از سوی نیروی هوایی ارتش فرانسه، عده زیادی از روستاییان و کشاورزان الجزایری به اردوگاه‌های تونس پناهنده می‌شوند. جبار از نزدیک با این خانواده‌ها دیدار و گفت‌وگو می‌کند و بدین ترتیب از جزئیات جنگ مطلع می‌شود. توصیفات دقیق و تأثیرگذاری که این نویسنده از فجایع جنگ و عواقب شوم آن بر زندگی زنان و کودکان الجزایری در آثارش ذکر می‌کند عمده‌تأ محصول اطلاعات کسب‌شده در همین دوران است. البته خاطرات شخصی، تجربیات ملموس، و مکاتبات جبار با برخی از اعضای خانواده‌اش که در الجزایر مانده بودند نیز نقش مهمی در شکل‌گیری محتوا و درونمایه داستان‌هایش دارد.

آسیه جبار در دیباچه *رمان فرزند/ن جهان جدید* چهار بیت از اشعار پول الوار، شاعر پرآوازه فرانسوی، را می‌گنجاند:

و با این وجود، دردها جای خود را به شجاعت و اطمینان می‌دهند،  
و انبوهی از فرزندان جدید پا به عرصه وجود می‌نهند،  
که دیگر از هیچ چیز حتی از اربابان ما نمی‌هراسند،  
و آینده را زیبا می‌بینند [ص ۱۲].

بدین ترتیب خواننده از همان ابتدا آگاه می‌شود که قرار است در این رمان از امیدها و آرزوهای ملتی بشنود که برای کسب آزادی و استقلال خود دست به مبارزه زده‌اند و در انتظار تولد دنیایی نو و آینده‌ای درخشان‌تر در کشورشان هستند. ارکان زمان و مکان در *رمان فرزند/ن جهان جدید* به صورت دقیق و روشن ذکر شده‌اند، و کلیت قصه به گونه‌ای است که می‌توان

۱. شایان ذکر است که لفظ «مجاهد» برای اشاره به مبارزان جبهه آزادی‌بخش الجزایر و کلیه کسانی که به نحوی در مبارزات استقلال‌طلبانه الجزایر نقش داشته‌اند به کار می‌رود و این اصطلاح حتی در زبان فرانسه نیز به همین سبک و سیاق حفظ شده و معمولاً در گفتمان مربوط به جنگ الجزایر به همین شکل به کار می‌رود.

گفت قانون وحدت سه گانه ارسطویی در آن رعایت شده است. در واقع، این رمان یک روز از زندگی مردم یک شهر کوچک جنگ زده را تعریف می کند، و در عین فشردگی و تمرکز از تعلیق و کشش مناسبی نیز برخوردار است. داستان در ماه می ۱۹۵۶ در شهر البلدیه می گذرد؛ جایی که نویسنده دوران نوجوانی خود را در آن سپری کرده و به خوبی با آن آشناست.

کتاب شامل نه فصل است که هر یک به نام یکی از شخصیت های داستان نامگذاری شده است و طی آن راوی دانای کل ما را از افکار، درونیات، و واکنش های آن شخصیت با خبر می کند و از زاویه دید او به جهان بیرون می نگرد. شریفه، لیلا، سلیمه، طوما، حکیم، حصیه، خالد، باب، و علی، که فصول رمان به نام آن ها نامگذاری شده است، هر یک نماینده گروهی از مردم الجزایرند و دیدگاه خاص خود را به جنگ و مسائل جامعه دارند. نویسنده از رهگذر توصیف این دیدگاه ها، که بعضاً در تضاد و تعارض با یکدیگر قرار دارند، و با استفاده از تکنیک چندصدایی که از خاصیت های رمان است، خواننده را با طیف گسترده و متنوعی از موضع گیری ها آشنا می کند.

راوی داستان خود را با ارائه تصویر دورنمایی از شهر البلدیه، که در حاشیه کوهستان قرار دارد، آغاز می کند و ضمن توصیف یکی از محله های فقیرنشین به تدریج به نماهای نزدیک و داخلی می پردازد: «خانه های کوچک زنجیروار در کنار یکدیگر چیده شده اند، در هر خانه چهار الی پنج خانواده سکونت دارند» [۲، ص ۱۵].

و این خانواده ها را اکثراً زنان اداره می کنند، زیرا مردانشان در جبهه ها به سر می برند. همه زنانی که پشت پنجره ایستاده اند و چشم به آسمان دوخته اند تا نظاره گر پرواز و درگیری هواپیماهای جنگی باشند از یکی از همین خانه ها به گوش می رسد:

این بار دیگر پیروز می شوند!... اما نه، نگاه کنید، وقتی چندتا هواپیما یک جا جمع می شوند یعنی دارند هم زمان یک قرارگاه نظامی را بمباران می کنند!... هورا! یکی از هواپیماهایشان را زدند! نیروهای ما موفق شدند یکی از هواپیماها را منفجر کنند! دیدید؟ باورتان می شود؟... در همین موقع یکی از زنان گویی برای لحظه ای همه چیز را فراموش می کند، به سمت حیاط خانه می دود و شروع به رقص و پایکوبی می کند... ما یکی از هواپیماهایشان را زدیم! کارمان معرکه بود! [۲، ص ۱۵].

این گروه از زنان در خانه هایشان حبس شده اند، اما حوادث جنگ را رصد می کنند و به شیوه خود به تشویق و حمایت از نیروهای خودی می پردازند. استفاده از ضمیر اول شخص جمع گواه آن است که هر چند آنان در جریان مبارزات حضور فیزیکی ندارند و در عملیات نظامی شرکت نمی جویند، اما خود را در کنار سربازان وطن احساس می کنند و در شکست ها و پیروزی هایشان سهیم می دانند.

در میان این زنان، راوی به سراغ شریفه می رود، زن ۲۹ ساله ای که از ناتوانی خود در بارداری ناراضی است و در زندگی زناشویی احساس ناکامی می کند. شریفه که در خانواده ای سنتی در روستا بزرگ شده و پس از ازدواج با یوسف، یکی از مجاهدان جبهه آزادی بخش



الجزایر، به این شهر کوچک آمده، تا کنون تنها از خانه خارج نشده و همواره خود را محتاج حمایت و مراقبت پدر، برادر، یا همسر خود دانسته است. اما زن جوان از سوی یکی از دوستان خود مطلع می‌شود که جان شوهرش در خطر است، زیرا نیروهای امنیتی به دنبال وی هستند و او می‌بایست هرچه سریع‌تر از شهر بگریزد. ترس و تردید به یکباره وجود شریفه را در برمی‌گیرد، از یک سو همسرش هیچ‌گاه به او اجازه نداده که تنها از خانه خارج شود و از سوی دیگر نجات جان همسرش در گروی زیر پا گذاشتن همین ممنوعیت است. زن جوان پس از کشاکش‌های درونی فراوان، بالاخره تصمیم می‌گیرد پا را از آستانه در بیرون بگذارد و به سمت شوهرش حرکت کند و بدین ترتیب بزرگ‌ترین گام زندگی‌اش را بردارد. درحقیقت، شریفه موفق به بریدن بند نافی می‌شود که او را به حریم امن خانه‌اش متصل کرده بود، و بدین ترتیب از دنیای درون آن جدا می‌شود، و وارد «جهانی جدید» می‌شود.

شریفه در مسیر خود از جلوی قهوه‌خانه‌ای عبور می‌کند که تعدادی سرباز اروپایی در تراس آن مشغول استراحت‌اند. او که در معرض نگاه هوس‌آلود و حریص آن‌ها قرار گرفته، به خود می‌لرزد. در اینجا راوی خواننده را وارد جریان ذهنی زن جوان می‌کند و از زبان او سربازانی را توصیف می‌کند که وجودشان همواره مایه رعب و وحشت است؛ «وقتی که در جبهه‌ها هستند مردها را تکه‌تکه می‌کنند و هنگامی که در شهر جولان می‌دهند ما زن‌ها را با نگاه‌های هیزشان می‌بلعند» [۲، ص ۷۸].

سربازان اندام زن را برانداز می‌کنند و هریک طعنه و کنایه‌ای نثار وی می‌کنند. آسیه جبار از بازنمایی گفت‌وگوی سربازان غربی در این بخش در جهت نشان‌دادن نگاه نژادپرستانه و سودجویانه آن‌ها به زن شرقی بهره می‌جوید و از این موقعیت دلهره‌آور برای ترسیم فضای شهری که از سوی دشمن بیگانه اشغال شده استفاده می‌کند.

شریفه در این بین صدای خنده زنی را می‌شنود که به گوشش آشناست. به سمت صدا برمی‌گردد و طوما دختر همسایه پیرش را می‌بیند که در کنار یکی از سربازان اروپایی نشسته و در حال شوخی با اوست. شریفه در دل به طوما نفرین می‌فرستد و با خود می‌گوید: «پس حرف‌هایی که مردم پشت سر دختر ننه‌دو جای بیچاره می‌زنند حقیقت دارد» [۲، ص ۷۹].

شریفه قبلاً از زنان همسایه شنیده که طوما یک «هرزه‌خیانتکار» است، «او نیروهای مجاهدین را شناسایی می‌کند و آن‌ها را لو می‌دهد» [۲، ص ۷۹]، زیرا با کمیسر مارتینز و نظامیان فرانسوی روابط پنهانی دارد. راوی در فصل‌های بعد درباره شخصیت طوما بیشتر توضیح می‌دهد و او را دختر «هوشمندی» توصیف می‌کند که به قدرت زنانگی خود پی برده و زیرکانه از آن در جهت مطامع شخصی خویش استفاده می‌کند، و البته نیازها و خواسته‌های خود را به منافع و مصالح کشورش ترجیح می‌دهد. طوما، بنا به گفته خویش، «از اعراب متنفر است و فرانسوی‌ها را دوست دارد» [۲، ص ۱۲۰]، و آرزو دارد در شهری مثل ماریسی زندگی کند. طوما هیچ‌گونه شفقت

و ترحمی به هم‌وطنان خود ندارد؛ او مخفیگاه سلیمه، یکی از زنان فعال در جبهه آزادی‌بخش ملی، را برای کمیسر مارتینز افشا می‌کند و موجب زندانی شدن وی می‌شود. درواقع، شاید بتوان گفت یکی از کارکردهای شخصیت طوما، که در نقش زنی خیانتکار به ملت و وطن خود ظاهر می‌شود، برجسته‌تر کردن و ارزش‌بخشیدن به زنان دیگری همچون حصیه و سلیمه است که خود را موظف به شرکت در این جنگ و دفاع از میهن دانسته‌اند؛ درحالی‌که می‌توانسته‌اند به گونه‌ای دیگر عمل کنند. اما نکته حائز توجه آن است که نویسنده حتی طوما را نیز به گونه‌ای قربانی سیاست‌های نژادپرستانه استعمارگران جلوه می‌دهد و رفتار دشمن را با او تحقیرآمیز نشان می‌دهد؛ چنان‌که از زبان یکی از سربازان فرانسوی می‌شنویم: «من هرگز از یک دختر عرب چنین درخواستی نکرده‌ام... وای اگر مادرم خبردار شود!» [۲، ص ۱۴۷].

شخصیت زن دیگری که در داستان بدان اشاره می‌شود امینه است. امینه همان زنی است که مخفیانه و به دور از چشم شوهر خود به شریفه خبر می‌دهد که یوسف شناسایی شده و در معرض خطر قرار دارد. امینه با انگیزه کمک به دوست قدیمی و همسایه دیواره‌دیوار خود و نیز با توجه به گرایش‌های سیاسی خود، تصمیم می‌گیرد برای نخستین بار به شوهر خود دروغ بگوید. حکیم، شوهر امینه، جزء نیروهایی است که اصطلاحاً «حرکی» نامیده می‌شوند. لفظ حرکی به گروهی از سربازان الجزایری اطلاق می‌شود که به خدمت ارتش بیگانه در آمده‌اند و نه تنها از نظام استعماری تبعیت می‌کنند، بلکه سلطه و حکومت فرانسویان را برای پیشرفت و اعتلای الجزایر لازم و ضروری می‌دانند. اما امینه طرفدار مبارزان ملی-میهنی است و هرچند به حکیم علاقه‌مند است، طرز فکر او را قبول ندارد؛ درعین حال او به‌عنوان یک زن سنتی هنوز جرأت پیدا نکرده که علناً مخالفت خود را با شوهرش ابراز نماید. بنابراین، در خفا به مبارزه و دفاع از مواضع خود می‌پردازد؛ پس زمانی که شوهرش از او درباره یوسف پرس‌وجو می‌کند، از بودن یا نبودن یوسف در البلدیه اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. درواقع نکته ظریفی که آسیه جبار در این بخش از رمان می‌گنجاند، نشان دادن مبارزات مخفیانه زنان خانه‌دار است که گاه نقش و تأثیر آن‌ها از برخی عملیات‌های نظامی بیشتر است. بدین ترتیب امینه همه نقشه‌های شوهرش، حکیم، و نیز تشکیلات اطلاعاتی فرانسه را برای به دام انداختن و دستگیری یوسف، که از مدت‌ها پیش در جست‌وجوی مخفیگاه وی بوده‌اند، بر هم می‌زند و موجبات نجات وی و به دنبال آن حفظ یکی از حلقه‌های مهم و فعال مبارزاتی الجزایر را فراهم می‌کند.

از دیدگاه راوی، حکیم نیز، همانند طوما، به کشور خود خیانت می‌کند. شریفه با خود می‌اندیشد که «حتماً حکیم همان افرادی را شکنجه می‌کند که طوما آن‌ها را لو داده است» و هردوی آن‌ها را خائن می‌داند، اما جالب آنجاست که زن جوان نفرت خود را بی‌هیچ تردیدی به طوما اظهار می‌دارد، درحالی‌که سعی می‌کند عمل حکیم را به نوعی توجیه کند. درواقع شریفه به همجنس خود بسی سرسختانه‌تر برخورد می‌کند تا به یک مرد، و شاید تحت‌تأثیر تربیت

سنتی خود به راحتی از سوی یک مرد قانع می‌شود، اما نمی‌تواند انگیزه‌های یک زن را از خیانت به کشورش درک و هضم کند. شریفه حکیم را مرد ساده‌لوحی می‌داند که به آینده باور ندارد و اصلاً نمی‌تواند «الجزایر بدون فرانسوی‌ها» را تصور کند، زیرا حکیم سال‌ها پیش در اداره پلیس، که در اختیار نیروهای فرانسوی قرار داشته، استخدام شده و حالا چاره‌ای جز هواداری از آن‌ها ندارد. بنابراین، کورکورانه به اطاعت از اربابان خود ادامه می‌دهد. راوی گفت‌وگوی درونی شریفه را با خود درباره حکیم این‌گونه تعریف می‌کند:

او قضاوت نمی‌کند، هرچند از حکیم دل خوشی ندارد... آیا واقعاً او مقصر است که ده سال پیش چنین شغلی را انتخاب کرده؟ به‌رحال باید شکم زن و چهار فرزند خود را سیر کند، علاوه بر این باید خرج مادر پیر، خواهرانی که هنوز ازدواج نکرده‌اند، و یک برادر جوان خود را نیز بدهد، هرچند آن‌ها در خانه‌ای دیگر به سر می‌برند، خانه‌ای به‌مراتب محقرانه‌تر و نامورتر از خانه خودش... شریفه نمی‌خواهد قضاوت کند و مطمئن است یوسف نیز چنین کاری نخواهد کرد، کما اینکه تا به حال نشنیده یوسف حکیم را متهم کند [۲، ص ۸۰].

شریفه در طول مسیری که باید به سمت همسرش طی کند، از کنار افراد مختلفی می‌گذرد و به آن‌ها فکر می‌کند؛ راوی بدین طریق خواننده را با سرنوشت آن‌ها آشنا می‌کند، از جمله این شخصیت‌ها می‌توان به لیلا، سلیمه، و حصیبه اشاره کرد.

لیلا، زنی از طبقه اشراف جامعه الجزایری است. وی از معدود دخترانی بوده که توانسته با استفاده از حمایت پدر خویش، در مدارس فرانسوی درس بخواند. ویژگی دیگری که شخصیت لیلا را از سایر زنان رمان متمایز می‌کند آن است که وی، برخلاف سنت رایج در جامعه الجزایر، ابتدا عشق و سپس ازدواج را تجربه کرده، بدین معنا که او در دانشگاه با علی آشنا و به او علاقه‌مند شده، سپس با وی ازدواج کرده است. لیلا در این رمان به‌عنوان زنی مرفه و روشنفکر نشان داده می‌شود که در دوران جنگ دچار نوعی تحول شخصیتی می‌شود. علی، همسر لیلا، به دلیل مبارزات سیاسی و فعالیت در شبکه‌های مقاومت الجزایر به زندان می‌افتد و لیلا در حالی که در انتظار رهایی همسرش به سر می‌برد، متوجه می‌شود که خوشبختی و آرامش او در گروی آزادی کشورش قرار دارد، زیرا تنها در صورت اتمام جنگ و پیروزی استقلال‌طلبان است که او می‌تواند به بازگشت همسرش امیدوار باشد. لیلا در تنهایی خویش به نوعی خودآگاهی می‌رسد و شیوه زندگی خود را بازنگری می‌کند. وی که تا پیش از ازدواج با علی در رفاه و آسودگی خاطر به سر می‌برده، و حتی پس از آن نیز با توجه به وضعیت مالی مساعد خانواده خود از بسیاری آسیب‌های جنگ در امان بوده، به یکباره دچار نوعی احساس گناه می‌شود و خود را به خاطر انفعال و کناره‌گیری از مبارزات مردمی سرزنش می‌کند: «من چه می‌کنم؟... به واقع هیچ کاری نمی‌کنم، هیچ... درحالی که عده‌ای مبارزه می‌کنند، عده‌ای جان می‌دهند، عده‌ای اسیر شده‌اند...» [۲، ص ۲۴۶].

لیلا در ادامه داستان، به شیوه‌ای که می‌توان آن را تصادفی و اتفاقی دانست، وارد جریان

مبارزات ضداستعماری می‌شود. درواقع لیلا در خانه خود به بشیر، دانش آموز هفده‌ساله‌ای که درس و مدرسه را رها کرده و قصد عزیمت به جبهه را دارد، پناه می‌دهد؛ درحالی‌که دقیقاً نمی‌داند او به چه دلیل در حال فرار و گریز است. هنگامی که لیلا از سوی نیروهای پلیس فرانسوی به جرم همکاری با اخلاالگران دستگیر می‌شود، می‌فهمد که بشیر به نشانه مخالفت با حضور استعمارگران در خاک الجزایر، مزرعه یک شهرک‌نشین ثروتمند فرانسوی را به آتش کشیده است. لیلا که در زندان با سلیمه در یک بند قرار می‌گیرد، ضمن تعریف خاطرات دستگیری خود، از این حادثه با تعبیری همچون تولد دوباره، آگاهی‌یابی، و حتی بزرگ‌ترین شانس یاد می‌کند [۲، ص ۲۷۱]. درواقع، هرچند لیلا در بند افتاده، اما از سویی دیگر از حصار تنهایی و بی‌تفاوتی آزاد شده است، حس تعهد و وفاداری به آرمان‌های انقلابی کشورش به زندگی او رنگ و معنای تازه‌ای می‌بخشد.

سلیمه آموزگار جوانی است که در دوران دانشجوی جذب نهضت مقاومت می‌شود و به عضویت کانون دانشجویان مبارز درمی‌آید. سلیمه که نمایانگر قشر پرشور و آرمان‌گرای جوانان الجزایر است، از هیچ تلاشی برای دفاع از استقلال کشورش فروگذار نمی‌کند و حتی در مدرسه‌ای که در آن تدریس می‌کند به ترویج افکار ملی‌گرایانه می‌پردازد. وی سرانجام از سوی نیروهای فرانسوی دستگیر و به زندان محکوم می‌شود. سلیمه برای مدتی در سلول انفرادی حبس می‌شود و هنگامی که در آنجا صدای ناله‌ها و فریادهای مبارز دیگری را، که در حال شکنجه‌شدن است، می‌شنود، با خود می‌گوید: «این نوای آزادی کشور من است» [۲، ص ۱۸۲]. سلیمه درعین حال، با مرد مبارزی که هیچ‌گاه چهره او را ندیده و حتی نام او را نیز نمی‌داند همذات‌پنداری می‌کند و پایه‌پای او درد و رنج را با همه وجود احساس می‌کند:

[سلیمه] دندان‌هایش را سخت به هم می‌فشرد، و همچنان در برابر فشارها مقاومت نشان می‌داد، اما گویی از درون تهی می‌شد... او این کار را ادامه می‌داد... شاید در تمام طول روز... تا جایی که سرگیجه می‌گرفت... ساعت‌ها بعد از آنکه طنین فریادهای مرد خاموش شده بود، او همچنان انعکاس آن را در سر احساس می‌کرد... [۲، ص ۱۸۲]

حصیه دختر جوان دیگری است که اگرچه از تحصیلات بالایی برخوردار نیست، زیرا در خانواده فقیری رشد یافته، تصمیم می‌گیرد به‌عنوان امدادگر به جبهه‌های جنگ برود و برای فراهم کردن مقدمات اعزام خود از یوسف، همسر شریفه، کمک می‌گیرد. حصیه ضمن مراقبت از مجروحان و زخمی‌ها، تلاش می‌کند به قدر توان خود در پیروزی سربازان نقش و در آزادسازی میهنش سهم داشته باشد.

شریفه، که خط سیر داستان بر پایه اقدام و حرکت وی دنبال می‌شود، در ابتدای راه اضطراب فراوانی را تجربه می‌کند، زیرا احساس می‌کند «همه به او خیره شده‌اند» و او را تحت نظر دارند، اما کم‌کم از جرأت‌ورزی خود به وجد می‌آید و سعی می‌کند او نیز بیننده باشد و از فرصت به‌دست آمده برای کشف «جهان جدید» استفاده کند. بدین ترتیب، شریفه‌ای که در

اواخر داستان به شوهرش می‌رسد دیگر همان زن قبلی نیست؛ گویی پس از این سفر یک‌روزه و پرخطر به نوعی خودآگاهی رسیده و قوی‌تر و تواناتر از قبل شده است. اگر شریفه را به‌عنوان نماد سرزمین الجزایر در نظر بگیریم، می‌توان همه این سختی‌ها و هول‌وهراس‌ها را نیز استعاره از شرایط طاقت‌فرسای جنگ دانست و پایان امیدبخش قصه نگاه خوش‌بینانه نویسنده را به آینده کشورش نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

در انتهای داستان، تصویری ترسیم می‌شود که تداعی‌کننده حس امیدواری و یادآور عنوان رمان و شعر الوار است:

دخترک با خجالت لبخند محوی زد. علی از او پرسید: ترسیدی؟ دخترک سرش را به نشانه نه تکان داد. علی همچنان به او نگاه می‌کرد. دخترک دوباره به او لبخند زد، اما این بار شجاعانه‌تر، بعد به سرعت به سمت گوسفندانش دوید تا بی‌مه‌با در گرمای خورشید بازی کند [۲، ص ۲۷۳].

درعین حال امید به آینده‌ای روشن و پر نور مانع از آن نمی‌شود که نویسنده توصیفات کاملاً رئالیستی از روزهای سیاه و فلاکت‌بار جنگ ارائه دهد. آسیه جبار در این اثر به خوبی توانسته جزئیات زندگی روزمره مردم را در وضعیت بحرانی جنگ برای خواننده مجسم کند، چنان‌که بخش‌های زیادی از رمان خود را به توصیف صفت‌های طولانی کنترل کارت شناسایی، محدودیت‌های رفت‌وآمد به دنبال برقراری حکومت نظامی، سختی‌های تهیه آذوقه و مایحتاج روزانه، گشت‌زنی‌های سربازان بیگانه در شهر، انفجار خمپاره در حیاط منازل مسکونی، خردشدن شیشه‌های پنجره‌ها بر اثر بمباران مناطق هم‌جوار، محاصره خانه‌های مجاهدان و دستگیری نزدیکان آن‌ها، بازجویی از همسران و دوستان آن‌ها، و... اختصاص داده است. آنچه رمان *فرزند/ن جهان* جدید را برجسته و خاص می‌کند آن است که آسیه جبار پیش از آنکه و بیش از اینکه به توصیف خود وقایع و حوادث جنگی بپردازد، از تأثیر آن‌ها بر روح و روان شخصیت‌های قصه‌اش سخن می‌گوید؛ مثلاً، ابتدا راوی به ما می‌گوید که دختر بچه یکی از همسایه‌های لیلامدتهاست از اتاق خود خارج نشده و پا به حیاط خانه نگذاشته، بعد در توضیح علت آن می‌گوید که چندی پیش عایشه، مادر این دختر بچه، زمانی که در حیاط مشغول رخت‌شستن بوده در اثر انفجار خمپاره‌ای در کوچه از ترس سکنه کرده و جان خود را از دست داده است.

در این رمان، تاریخ جنگ استقلال و داستان انقلاب الجزایر با داستان زندگی شخصیت‌های مختلف گره خورده و در خلال آن بازگو می‌شود. این شیوه روایت می‌تواند بیانگر آن باشد که حوادث تاریخی در هر کشور، حتی در جزئیات زندگی شخصی آحاد آن ملت، تأثیر می‌گذارند و آن‌ها را دستخوش تغییرات و تحولات می‌کنند.

۱. هرچند این خوش‌بینی در آثار بعدی نویسنده به قوت خود باقی نمی‌ماند و جای خود را به تشکیک و یأس

آسیه جبار در رمان بعدی خود، که عنوان چکاوک‌های ساده‌دل<sup>۱</sup> را برای آن برمی‌گزیند و در سال ۱۹۶۷ منتشر می‌کند، از فاصله دورتری به جنگ می‌نگرد. داستان این رمان، که در اردوگاه‌های آوارگان مستقر در مرزهای الجزایر و تونس می‌گذرد، روایتگر ماه‌های آخر جنگ بوده و با اعلام امضای آتش‌بس میان ارتش فرانسه و جبهه آزادی‌بخش ملی پایان می‌پذیرد. نفیسه، یکی از شخصیت‌های محوری داستان، که به جرم پخش کردن تراکت‌های سیاسی ده ماه در زندان به سر برده، بعد از رهایی از حبس به تونس می‌رود و در آنجا با رشید، که یک مجاهد تبعیدی است، آشنا می‌شود و چندی بعد با او ازدواج می‌کند. رشید و نفیسه در کنار یکدیگر و با کمک عمر، که از دوستان مشترک آنهاست، به مبارزه سیاسی و حمایت از وطن خود از راه دور ادامه می‌دهند. آسیه جبار در این رمان توصیف لحظات ناب و زیبایی یک رابطه عاشقانه را با تشریح فجع‌ترین صحنه‌های جنگ درمی‌آمیزد و پارادوکسی قوی را پدید می‌آورد. شاید یکی از پیام‌هایی که نویسنده بدین طریق به خواننده القا می‌کند این باشد که حتی جنگ و سخت‌ترین شرایط نیز نمی‌تواند مانع از بروز و شکوفایی احساسات و عواطف انسانی شود و زندگی جریان دارد، حتی در زمان جنگ...

آسیه جبار در مجموعه داستان کوتاهی که در سال ۱۹۸۰ با عنوان *زنان الجزیره* در *آپارتمان‌شان*<sup>۲</sup> منتشر می‌کرد، از خاطرات زانی می‌گوید که قهرمانان از یادرفته دوران جنگ‌اند، زیرا آنان در بحبوحه جنگ دوشادوش مردان به مبارزه پرداخته‌اند و در تهیه و حمل بمب‌های دست‌ساز نقش داشته‌اند، اما پس از به استقلال رسیدن کشورشان به فراموشی سپرده شده و آنچنان که شایسته آنان بوده مورد توجه و تقدیر قرار نگرفته‌اند.

موضوع جنگ در سایر آثار جبار از جمله رمان‌های عشق و فانتزی<sup>۳</sup> (۱۹۸۵) و زن بدون گور<sup>۴</sup> (۲۰۰۲)، رساله قصه‌گوی سپیده‌الجزایر<sup>۵</sup> (۱۹۹۶)، مجموعه شعر اشعاری برای الجزایر نیکبخت<sup>۶</sup> (۱۹۶۹)، و حتی فیلم *آواز زنان کوهستان* سنوآ<sup>۷</sup> (۱۹۷۸) در کنار موضوعات دیگری از قبیل جست‌وجوی هویت گمشده، روابط زن و مرد، جایگاه زنان در جامعه، نقد دیدگاه سنتی به زنان، و نقش زنان در پیروزی انقلاب الجزایر مطرح می‌شود، که تحلیل و بررسی دقیق هر یک از آنها مجال دیگری می‌طلبد.

1. *Les Alouettes naïves*
2. *Femmes d'Alger dans leur appartement*
3. *L'Amour, la fantasia*
4. *La Femme sans sépulture*
5. *Le Blanc de l'Algérie*
6. *Poèmes pour l'Algérie heureuse*
7. *La Nouba des femmes du Mont Chenoua*

## آسیه جبار، الگویی برای روایت زنانه از جنگ

پس از آنکه آسیه جبار طی ابتکاری هنرمندانه و جرأت‌ورزانه سنت ارائه روایت زنانه از جنگ را در ادبیات الجزایر پایه‌ریزی کرد، نویسندگان دیگری نیز او را الگو و سرمشق خود قرار داده و با الهام‌پذیری از آثار ارزشمند وی، در این راه قدم برداشته و به خلق داستان‌های دیگری با مضمون جنگ استقلال الجزایر دست زدند.

بدین ترتیب، میریام بن، که از مبارزان الجزایری بوده، در سال ۱۹۸۲ با انتشار اثری زیبا با عنوان *این‌گونه مردی زاده شد*<sup>۱</sup> خاطرات خود را از دوران جنگ در قالب مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه بازگو می‌کند. حدیث نفس‌گویی و جزئی‌نگری از ویژگی‌های برجسته این اثر است.

میمینه مشاکرا در *رمان غار فروریخته*<sup>۲</sup> داستان پرستاری را روایت می‌کند که داوطلبانه راهی مناطق جنگی شده و در غاری که از آن به‌عنوان بیمارستان صحرایی استفاده می‌شود، به مراقبت از مجروحان می‌پردازد. اما نیروی هوایی ارتش فرانسه غار را بمباران می‌کند، و تنها بازمانده این حادثه کسی نیست نیز جز پرستار امدادرسان. وی که به علت جراحات‌های فراوان به تونس منتقل می‌شود، بعد از یک سال، درست در روز اعلام رسمی استقلال الجزایر، درحالی‌که به جز یک دستش، همسر و تنها فرزندش را نیز از دست داده، به خاک میهن بازمی‌گردد. این رمان که در سال ۱۹۷۹ به چاپ رسیده، و لحنی غنایی و زبانی شعرگونه دارد، به دلیل عمق تأثیرگذار خود جزء پر فروش‌ترین رمان‌های جنگ در الجزایر بوده و حتی در سینما و تئاتر نیز از آن اقتباس شده است.

*رمان آیا انعکاس صدا را در کوهستان می‌شنوید؟*<sup>۳</sup>، نوشته مایسا بی، روایتگر زندگی دختری است که پدرش را در جریان مبارزات سیاسی پیش از جنگ استقلال از دست داده و چهل سال بعد، با کسی که مأمور شکنجه‌کردن پدرش بوده، ملاقات می‌کند. مایسا بی در این اثر به درگیری‌های داخلی که پس از به استقلال رسیدن الجزایر در این کشور رخ داد نیز اشارات بسیاری دارد و از این رو نگاهی پرسش‌آمیز به جنگ و رویکردی انتقادی به اهداف مجاهدان دارد. ملیکا مقدم نیز در *رمان مردانی که گام برمی‌دارند*<sup>۴</sup> ضمن اشاره به رشادت‌های زنانی که در طول جنگ همگام با مردان در مبارزات شرکت داشتند و به دفاع از کشورشان پرداختند، به سهم اندکی که بعد از آزادی الجزایر برای آن‌ها در نظر گرفته شد اعتراض می‌کند و خواهان اعتلای جایگاه زنان در گفتمان ملی الجزایر است.

حوا جبالی، کریمه برژه، فریال عصیما، لیلا مروان، و سمیه عمارخوجه از جمله نویسندگان

1. *Ainsi naquit un homme*

2. *La Grotte éclatée*

3. *Entendez-vous dans les montagnes?*

4. *Les hommes qui marchent*

جوانی هستند که طی سال‌های اخیر آثاری با موضوع جنگ الجزایر خلق کرده‌اند و سال‌ها پس از اتمام جنگ این بار در سنگرهای ثبت ادبیات و خاطرات جنگ در کنار سربازان مرد به مبارزه می‌پردازند تا در احیای ارزش‌هایی که روزی هم‌وطنانش برای به‌دست‌آوردن آن‌ها جان خود را از دست دادند تأثیرگذار باشند. از سوی دیگر ظهور این نویسندگان زن، که از بیان مظلومیت زنانه عبور کرده و اکنون به تشریح هنرمندانه ذهنیت و تجربه زنانه رسیده‌اند، موجب شده «امروزه گفتمان مردانه، گفتمان غالب در ادبیات الجزایر نباشد» [۹، ص ۵۴].

## نتیجه‌گیری

با توجه به آنکه جامعه سنتی الجزایر تحت سیطره فرهنگی پدرسالار و زن‌ستیز قرار داشته و معمولاً زنان حضور فعال و پررنگی در بطن جامعه نداشته‌اند، جنگ استقلال علاوه بر اینکه نوید آزادی از یوغ استعمار را به زنان می‌دهد، به‌مثابه فرصتی نیز جهت ورود آن‌ها به عرصه‌های نو است. درواقع، شرایط جنگی و غیبت مردان از شهرها به دلیل شرکت در جبهه‌های جنگ اقتضا می‌کند که زنان نقش‌هایی مهم‌تر و کلیدی‌تر از گذشته را عهده‌دار شوند و خویشتن خویش را بازیابند. از سوی دیگر، مبارزات زنان در کنار مردان در طول دوران جنگ، در قالب فعالیت‌های پنهان سیاسی، امدادسانی، و یا حتی در مواردی شرکت در عملیات‌های نظامی، اثبات‌کننده توانایی‌های بالقوه آنان بوده و تشریح و توصیف این حضور فعال، که معمولاً از سوی نویسندگان زن صورت می‌گیرد، موجب تغییر نگرش جامعه و به‌ویژه مردان نسبت به زنان، و ارتقای جایگاه زنان در اجتماع می‌شود.

اهمیت و حساسیت ویژه موضوع جنگ و لزوم روایت این حادثه تاریخی از زوایا و زبان‌های مختلف بهانه خوبی است که ورود زنان به حوزه نویسندگی را توجیه و تسهیل کند. درواقع جبهه جنگ و عرصه نویسندگی هر دو فضاهایی هستند که در ساختار اجتماعی- فرهنگی الجزایر، با توجه به پیشینه باورهای سنتی مردسالارانه، اختصاص به مردان داشته‌اند و ورود زنان به هریک از این حیطه‌ها نوعی ساختارشکنی و هنجارگریزی به حساب می‌آید. بدین ترتیب، نویسندگان زن الجزایری ضمن پرداختن به موضوع جنگ هم‌زمان دو تابو را می‌شکنند.

از آنجایی که آگاهی و شناخت زنان از جنگ تحت تأثیر عواطف و احساسات قوی آن‌ها قرار دارد، جلوه جدید و متفاوتی از این پدیده در نوشته‌هایشان رخ می‌نماید. نویسندگان زن، که بیشتر به توصیف و تحلیل عواقب جنگ و تأثیرات آن بر روح و روان انسان‌ها می‌پردازند، ناگفته‌هایی را از جنگ بازگو می‌کنند که تا پیش از این بر خوانندگان پوشیده بوده است. در آثار زنان بیش از آنکه به توصیف جزئیات عملیات نظامی و یا ویژگی‌های فنی ادوات پیشرفته جنگی پرداخته شود، به جنبه‌های انسان‌شناختی و روان‌شناختی توجه شده، و صفات قهرمانی در رزمندگان و روحیه ایثار و گذشت شرح داده می‌شود.



آسیه جبار از جمله نویسندگانی است که به بیشترین توفیق در این زمینه دست یافته است و از پیشتازان عرصه نویسندگی زنان بوده است. ترجمه آثار جبار به چندین زبان زنده دنیا موجب شده که این نویسنده نه تنها در الجزایر و فرانسه، بلکه در سطح بین‌المللی از جایگاه ویژه و ممتازی برخوردار باشد. آثار داستانی وی به‌طور کلی، و رمان *فرزند/ان جهان* جدید به‌طور ویژه و خاص، در خلال بازنمایی تجربه زنانه از جنگ، ابعاد تازه‌ای از جنگ استقلال الجزایر را برجسته می‌کند. وی با به تصویر کشیدن رنج‌ها و مشکلات خاص زنان در طول دوران جنگ، و نشان دادن نحوه مشارکت آنان در این مبارزه، که در نوشته‌های نویسندگان مرد مغفول مانده و یا به شایستگی نمایان نشده بود، سهم و نقش زنان در استقلال این کشور را برجسته می‌کند.

#### توضیح

همه منابع مورد استفاده در این تحقیق به زبان فرانسه است و به استثنای یک مورد، هیچ‌یک به زبان فارسی ترجمه نشده‌اند. تنها کتابی که در ایران به فارسی ترجمه شده *سال پنجم/انقلاب الجزایر* است که در سال ۱۳۶۱ آقای علی نورتابنده به فارسی برگرداندند. در عین حال، در این مقاله به متن اصلی که به زبان فرانسه نوشته شده، رجوع شده و نویسندگان مقاله، همه مطالبی را که از متون اصلی نقل قول شده به فارسی ترجمه کرده‌اند.

#### منابع

- [1] Chaullet-Achour, Christiane (2003). «Algérie, Littérature de femmes. Leur pesant de mots», *Littérature et Art*, N Hors Série, pp. 96-110.
- [2] Djebbar, Assia (1963). *Les Enfants du nouveau monde*, Paris: Julliard.
- [3] Fanon, Frantz (1959). *L'An V de la révolution algérienne*, Paris: Maspéro.
- [4] Garanger, Marc (1970). *Femmes algériennes 1960*, Havre, Maison de la Culture du Havre.
- [5] Javahir, Mohamed-Reza (2010). *Littérature féminine francophone au nord de l'Afrique*, Newfoundland, Newfoundland University Press.
- [6] Merad, Ali (1963) «Regards sur l'enseignement des musulmans en Algérie (1880-1960)», *Confluent*, juin-juillet 1963, N 32-33, pp. 596-646.
- [7] Merad, Ghani (1976). *La littérature algérienne d'expression française*, Paris : Pierre Jean Oswald.
- [8] Mohammadi-Tabti, Bouba (2003). «Regard sur la littérature féminine algérienne», *Algérie, Littérature, Action*, N 69-70, pp. 109-121.
- [9] Mostaghanemi, Ahlam (1985). *Algérie, femmes et écriture*, Paris: L'Harmattan.
- [10] Pantucek, Svetozar (1969). *La littérature algérienne moderne*, Prague: Institut Oriental de l'Académie Tchecoslovaque des Sciences.